

خوانش داستان افشین و بودلف در تاریخ بیهقی با رویکرد تحلیل گفتمان

دکتر قدسیه رضوانیان

دانشیار - عضو هیأت علمی دانشگاه مازندران

جعفر رضاپور

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی - دانشگاه مازندران

چکیده

زبان، آینه شفافی نیست، که جهان عینی متعارض و متخاصم را، همان گونه که هست، در خود انعکاس دهد، بلکه قدرتی است که مبارزه برای آن، و از طریق آن، صورت می‌گیرد و خود بخشی از فرایند مبارزه است. اگر گفتار را نه بیانگر مبارزه‌ها، بلکه موضوع و ابزار مبارزه تلقی کنیم، دیگر به جای آن باید از دال گفتمان استفاده کرد، که مفاهیم قدرت و گفتار را در یک درهم‌تنیدگی مداوم و تفکیک‌ناپذیر مفهومی، قابل فهم می‌سازد. نگاهی این‌گونه به قدرت، گفتمان و متن، می‌تواند راهی به سوی نظریه ادبی و زبان جامعی باشد، که در سایه آن بتوان به خوانشی گفتمانی و انتقادی از متون ادبی و زبانی دست یافت. در همین راستا مقاله حاضر برآن است با استفاده از روش تحلیل گفتمان، متن و فرم داستان افشین و بودلف را بفهمد و بخواند. این داستان از میدان‌های متنی در تاریخ بیهقی است، که در آن گفتمان‌های متخاصم عصر در مقابل یکدیگر به صف‌آرایی ایستاده‌اند. به عبارت دیگر با قراردادن این متن در بافت گفتمانی‌اش و رابطه دیالکتیک‌اش با قدرت و فهمیدن این متن به عنوان ابزار مبارزه قدرت‌ها و گفتمان‌های متضاد و معارض بتوان به فهمی نو از آن دست یافت.

واژگان کلیدی: قدرت، گفتمان، متن، تاریخ بیهقی، افشین و بودلف

مقدمه

استراتژی قدرت به ویژه قدرت مدرن، برای بازتولید و تراکم خود، ایجاد نظم وسیع و عمیق است. نظمی که به شکل انضباط‌های سفت و سخت، مجازات‌های بی‌رحمانه، ایدئولوژی‌ها و گفتمان‌های ایدئولوژیک بر ذهن، زبان و عمل فرد و جامعه حاکمیت می‌کند. قدرت از طریق سازوکارهایش مویرگوار در نسوج ذهن‌ها، گفتارها، کنش‌ها و بدن‌ها می‌خزد و رسوخ می‌کند و تولیدات این ماشین‌های زیستی قدرت، سوژه‌هایی مفید(هدف اقتصادی) و درعین حال مطیع(هدف سیاسی) است. قدرت هم انقیادآور است هم مولد. انقیادآور از آن رو که فرد را در چنبره نظم همه جانبه خود می‌گیرد و مولد از آن رو که گفتمان تولید می‌کند، و از طریق گفتمان، سوژه و جامعه‌ای مفید و مطیع می‌سازد که به میل و خواست قدرت فکر می‌کند، سخن می‌گوید و عمل می‌کند، پرداختن به تمامی ابزارها و سازوکارهای قدرت در حوصله بحث ما نمی‌گنجد و اصولاً از دایره بحث این مقاله - که در حوزه زبان و ادبیات نوشته می‌شود - خارج است، لیکن سازوکارهای گفتمان و متن که تحلیل آن‌ها در حوزه نقد ادبی جای می‌گیرد، می‌تواند ما را در جهت فهم سازوکارهای قدرت در حوزه زبانی مربوط به خود هدایت کند.

یکی از آثار کهن ادبیات فارسی که شایسته نقد‌ها و خوانش‌های نو است "تاریخ بیهقی" تصنیف خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر، از نویسندگان صاحب سبک و ممتاز قرن پنجم هجری قمری است. این اثر گرچه اثری تاریخی است اما هم از آن رو که در عصر بیهقی چندان مرز روشنی بین داستان و تاریخ نیست و هم رفتار زیباشناسانه با متن، بیشتر اثری ادبی تلقی می‌شود. تاریخ بلعمی که مدتی پیش از تاریخ بیهقی تألیف شده است، آمیزه‌ای از افسانه، حکایت و داستان است. بیهقی هم اگرچه آگاه است که تاریخ می‌نویسد و نه قصه، هرچند گاه در اثنای روایت حوادث تاریخی به مناسبتی داستان و یا حکایتی تاریخی از گذشته‌ای می‌آورد که موضوع تاریخش نیست، یعنی متعلق به دوره غزنویان نمی‌شود، - به گفته‌ی خودش - برای آراستن تاریخ. یکی از این داستان‌ها، داستان افشین و بودلف است. افشین و بودلف از جمله داستان‌هایی است که می‌توان از دیدگاه گفتمانی و انتقادی هم فرم و ساختار و هم متن و محتوایش را مورد نقد و پرسش قرارداد. پرسش‌هایی از این دست که این متن و داستان از چه گفتمان یا گفتمان‌هایی در تکوین ساختار و محتوای خود سود برده است؟ این داستان در میدان مبارزه اجتماعی دارای چه جایگاه و موقعیتی است؟ گفتمان‌های متخاصم و متضاد چگونه در سطح فرم و متن این داستان با یکدیگر مبارزه می‌کنند؟ عناصر تشکیل دهنده این متن: واژگان، چینش واژگان، نحو جمله‌ها و نحوه ارتباط آن‌ها، دانش زمینه‌ای و شکل و ساختار کلی و سایر خصوصیات ریز و درشت زبانی و غیر زبانی این متن چه گفتمان یا گفتمان‌هایی را برجسته و چه گفتمان یا گفتمان‌هایی را به حاشیه می‌راند؟

۱- مبانی نظری

۱-۱ گفتمان

«گفتمان‌ها شیوه‌ای خاص برای فهم جهان و سخن گفتن درباره‌ی آن هستند» (یورگنسن، فیلیپس، ۱۳۸۹: ۱۸). فهمی خاص و سخن گفتنی خاص که با برجسته کردن خود سایر شیوه‌های فهم و سخن گفتن ممکن درباره جهان را به حاشیه می‌راند. «در واقع زبان - که فصل مشترک همه گفتمان‌های متفاوت است - در چارچوب قالب‌هایی ساختاربندی می‌شود که انضباط‌های ایدئولوژیکی بر آن‌ها حکم فرماست» (همان: ۱۹). این قالب‌های ساختاربندی شده - که همان گفتمان‌ها هستند - در تمام سطح جامعه به گونه‌ای آشتی ناپذیر برای رسیدن به موقعیت هژمونیک، در حال ستیز با یکدیگر هستند و مردم به هنگام فکر کردن، سخن گفتن و عمل کردن از آن‌ها استفاده می‌کنند و آن‌ها را بازتولید می‌کنند. در واقع گفتمان‌ها برای دستیابی به قدرت در سطح جامعه مبادرت به تولید متن می‌کنند و از این طریق با یکدیگر به جدال نرم و سرد برمی‌خیزند. با چنین نگرشی نسبت به گفتمان در واقع ماهیت آنها به یک زمینه متعارض و متخاصم گره زده می‌شود. نمی‌شود گفتمان را به درستی فهمید ولی به هويت متخاصم نشیندیشید. اندیشیدن گفتمانی یعنی تأیید وجود گونه‌های متفاوت سخن گفتن در مورد چیزها، که در جدالی همیشگی با یکدیگر، سعی می‌کنند خود را بر زبان انسان‌ها تحمیل کنند. گفتمان‌ها به تعبیر دریدا نسبت به هم بیرون سازنده هستند. مبارزه‌ای آشتی ناپذیر که در عین حال هويت-ساز نیز هست. به تعبیر دیگر گفتمان هست چون متفاوت است. «گفتمان‌ها در بستر تکوین تاریخی - اجتماعی خود، به کمک برخوردها و تصادم‌ها به پیش می‌روند» (مک دانل، ۱۳۸۰: ۵۹).

۲-۱ متن

مبارزه گفتمانی دارای دو چهره نرم‌افزاری و سخت‌افزاری است. مبارزه نرم‌افزاری در قالب تولید متن و مبارزه سخت‌افزاری به صورت‌های مختلفی چون توقیف، حبس، اعدام، ترور، تظاهرات خیابانی و مانند آن نمود پیدا می‌کند. این دو نوع مبارزه با هم رابطه تنگاتنگ دارند و تقویت‌کننده هم‌اند (سلطانی، ۱۳۹۰: ۸۰). این مقاله بنا به ماهیت زبانی و

ادبی‌اش بر چهره‌ی نرم افزاری مبارزات گفتمانی که در قالب متن نمود پیدا می‌کند، متمرکز می‌شود. البته متن در این مقاله در معنای محدود آن استفاده نمی‌شود، بلکه این پژوهش نگاه خود به متن را بر اساس تعریف پل ریکور، سامان می‌دهد. ریکور معنای متن را گسترش می‌دهد و هر کنش اجتماعی را یک متن می‌داند (حسنی، ۱۳۸۹: ۱۰). بر این اساس متون به هر شکلی که باشند، سیاسی هستند، البته نه سیاست به معنای محدود و حزبی آن، بلکه هر کاری از جمله تولید متن که منجر به حفظ یک شیوه موجود در میان شیوه‌های ممکن شود و یا آن شیوه موجود را با استفاده از شیوه‌های ممکن به چالش بکشد، یک کار و عمل سیاسی است (یورگنسن، فیلیپس، ۱۳۸۹: ۷۱) و این درست همان کاری است که گفتمان در متون انجام می‌دهد. تحمیل یک شیوه سخن گفتن و اندیشیدن در متن‌ها از میان سایر شیوه‌های ممکن و طرد گونه‌های دیگر در فواصل مختلف به طوری که این متون امر اجتماعی را یا بازتولید می‌کنند یا به چالش می‌کشند. این مقاله با اتخاذ دیدگاهی انتقادی همه متون - اعم از ادبی یا غیر ادبی - را در خدمت ارتباط و تعامل اجتماعی می‌داند و چون «تعامل اجتماعی مبتنی بر این فرض است که رابطه بین مردم و جامعه تصادفی نیست بلکه به شکلی نهادین ایجاد می‌شود» (آقاگل زاده، ۱۳۸۶: ۲۲) پس می‌توان همه متون را به شکلی انتقادی، مشکوک و بدبینانه مورد نقد قرار داد.

مقاله پیش رو سعی دارد دال گفتمان را در قالب دو معنا و در دو تعریف متفاوت به کار ببرد: یکی تعریف تحلیل گفتمان انتقادی از گفتمان، که نهایی ترین نقطه حرکت مفهومی گفتمان در حوزه‌ی زبانشناسی است و دیگری تعریف نظریه‌ی گفتمان لاکلاو و موفه از گفتمان، که یک تلقی کاملاً پساساختارگرایانه در حوزه‌ی فلسفه‌ی سیاسی و مبتنی بر آرا و نظریات میشل فوکو است. البته با حل و عقد تفاوت‌های آنها و تبدیل آنها به یک مجموعه هم‌بسته.

۳-۱ تحلیل گفتمان انتقادی

تحلیل گفتمان در حوزه‌ی زبانشناسی از سه مرحله تحلیل گفتمان توصیفی، تحلیل گفتمان نقش‌گرا و تحلیل گفتمان انتقادی عبور می‌کند (سلطانی، ۱۳۹۰: ۲۰). پیش از تحلیل گفتمان انتقادی، مکتب نقش‌گرایی با وارد کردن مفهوم بافت به تحلیل‌های خود تا حدود زیادی از تحلیل گفتمان توصیفی فاصله می‌گیرد و راه را بر فهم سازوکارهای زبانی قدرت برای کنترل نوده‌های کثیر مردم، باز می‌کند. ولی مفهوم بافت در نزد نقش‌گرایان محدودتر از آن چیزی است که بتواند مفهوم قدرت و ابزارهایش را پوشش دهد. این خلأ توسط تحلیل انتقادی گفتمان که تحت تأثیر تحقیقات میشل فوکو در زمینه قدرت و گفتمان و به همت اندیشمندانی مانند روث وداک، نورمن فرکلاف و پینکوک در حوزه‌ی زبانشناسی انتقادی شکل گرفت، با اضافه کردن مفاهیمی مانند: سلطه (نوعی اعمال قدرت که در آن ابزارهای مقاومت سوژه به حداقل می‌رسد) و ایدئولوژی (ابزار زبانی حفظ روابط نابرابر در جامعه) و انتقاد (توجه به نابرابری‌های اجتماعی) به مفهوم بافت، فهمی وسیع‌تر از بافت موقعیتی ارائه می‌کند (پارمحمدی) و به این ترتیب تئوری و روشی را در زبان شناسی ابداع می‌کند که با توسل به آن سازوکارهای زبانی سلطه و قدرت را در فضای متون قابل ردیابی می‌شود. تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف در سه سطح انجام می‌گیرد: سطح اول، گفتمان به مثابه متن (مرحله‌ی توصیف). سطح دوم، گفتمان به مثابه تعامل بین فرایند تولید و تفسیر متن (مرحله‌ی تفسیر) و سطح سوم، که سطح کلان‌تر است، گفتمان به مثابه زمینه است (مرحله‌ی تبیین).

در مرحله‌ی توصیف به تحلیل مقوله‌های زبان شناسی گفتمان فارغ از نقش زمینه می‌پردازد. مرحله‌ی تفسیر به روابط موجود بین روندهایی می‌پردازد که باعث تولید و درک این گفتمان می‌شود و دانش زمینه‌ای تولید متن و نسبت آن با

ساختارهای اجتماعی است و مرحله تبیین نیز گفتمان را به عنوان جزئی از روند مبارزه اجتماعی در ظرف مناسبات قدرت بررسی می‌کند (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۵۷).

۴-۱ نظریه گفتمان لاکلاو و موفه

گفتمان نزد لاکلاو و موفه بسیار انتزاعی‌تر تحلیل گفتمان انتقادی است. در نزد آن‌ها در جهان فضایی خارج از گفتمان وجود ندارد، لذا بین امور گفتمانی و غیر گفتمانی تمایزی قائل نیستند (سلطانی، ۱۳۹۰: ۷۱). برای فهم نظریه لاکلاو و موفه باید برخی از مفاهیم آن را توضیح داد: گفتمان (گفتمان مجموعه‌ای از نشانه‌های سیال است که حول یک دال محوری مفصل‌بندی می‌شوند و این مجموعه جهان را در درون خود معنادار می‌کند)، مفصل‌بندی (مفصل‌بندی یعنی گردآوری عناصر مختلف و ترکیب آنها در هویتی نو)، ساختار شکنی (نقطه مقابل مفصل‌بندی است. در مفصل‌بندی مدلولی به دالی چسبیده می‌شود و در ساختار شکنی مدلول از دال جدا می‌شود)، دال (دال عبارت است از دال زبانی و غیر زبانی که در چارچوب گفتمانی خاص بر یک مدلول دلالت دارد)، مدلول (معنا یا مصداقی است که در چارچوب گفتمانی خاص به یک دال نسبت داده می‌شود)، نشانه (به ترکیب دال و مدلول گفته می‌شود)، دال شناور (دالی است که توسط گفتمان‌های متخاصم مدلول‌های متعددی به آن نسبت داده می‌شود، لذا چند معنایی است)، دال مرکزی (مهمترین دال یک گفتمان است که سایر دال‌های آن گفتمان با محوریت آن معنا پیدا می‌کنند)، هویت فردی، گروهی و گفتمانی (هویت چه فردی، چه گروهی و حتی گفتمانی در این نظریه در تقابل و تفاوت با اغیار شکل می‌گیرد)، گفتمان‌های حاکم و پیرامونی (به گفتمانی گفته می‌شود که بتواند تمامی مدلول‌های مورد نظر خود را به دال‌های مورد نظرش مفصل‌بندی کند و جامعه بر سر آن‌ها به اجماع برسد. مابقی گفتمان‌ها، گفتمان پیرامونی محسوب می‌شوند)، هژمونی (به ایجاد اجماع در جامعه بر سر یک دال گفته می‌شود)، عنصر و وقته (هر دال و مدلولی که در یک گفتمان جذب می‌شود، عنصر و هرآنچه که طرد می‌شود، وقته نام دارد). (بورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۲۸-۳۵)

۵-۱ مدل ترکیبی دو نظریه

تعریف و نظریه گفتمان لاکلاو و موفه را می‌توان در تحلیل گفتمان‌های کلان و انتزاعی حاکم بر یک عصر یا دوره یا جامعه استفاده کرد و تعریف و نظریه انتقادی گفتمان را می‌توان جهت توصیف، تفسیر و تبیین متونی که بر اساس ویژگی‌های گفتمان‌های مسلط و پیرامونی شکل گرفته‌اند، به کار برد. در همین راستا در این مقاله از نظریه گفتمان لاکلاو و موفه برای تحلیل‌های کلان و صورت‌بندی‌های گفتمانی حاکم بر جامعه عصر داستان افشین و بودلف استفاده می‌کنیم و از تحلیل گفتمان انتقادی برای تحلیل‌های خرد متنی بهره خواهیم گرفت تا بتوانیم با ارتباط دادن این دو سطح خرد و کلان به یکدیگر به تحلیلی رضایت‌بخش و انتقادی از سازوکارهای اعمال قدرت در متون ادبی نائل شویم.

۲- تحلیل گفتمان داستان افشین و بودلف

۲-۱ تحلیل‌های کلان

گفتمان‌ها به گونه‌ای عمل می‌کنند که ذهنیت سوژه را در راستای دو قطب «ما» و «آن‌ها» سامان می‌دهند. بر اساس همین ذهنیت دوگانه کلیه رفتار و کردار سوژه به گونه‌ای شکل می‌گیرد که او تمامی پدیده‌ها را در قالب دوگانه‌ی ما-آن-ها می‌ریزد و این دوگانگی به صورت برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی در کردار و گفتار سوژه نمایان می‌شود. «ما» برجسته

شده و «آن‌ها» به حاشیه رانده می‌شود. بنابراین برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی استراتژی کلان گفتمان‌های متخاصم برای مبارزه با یکدیگر برای دستیابی به قدرت در سطح جامعه است.

در بررسی آرشیو قرن پنجم، مرزهای گفتمان‌های متعددی تشخیص داده شد که با یکدیگر بر سر تعریف کردن جهان در جدال و ستیز به سر می‌برند. از این میان، گفتمان دین و اسلام با دال محوری پیامبر و محمد(ص) و دو خرده گفتمان تسنن با دال محوری خلافت و تشیع با دال محوری امامت از موقعیت هژمونی برخوردارند و مابقی موقعیت پیرامونی دارند.

۲-۱-۱ گفتمان اسلام و دین

گفتمان دین یکی از پر قدرت‌ترین گفتمان‌هایی است که در طول تاریخ گذشته و امروز جوامع مختلف به ویژه جوامع شرقی در مناسبات قدرت نقش بازی کرده است. گفتمان دین نشانه‌های متافیزیک، خدا یا خدایان، پرستش، روح، تقدس و ... حول محور دال مرکزی پیامبر در یک زنجیره هم‌ارز مفصل‌بندی می‌کند و جهان را درون این چارچوب مقوله‌بندی و معنا می‌کند. گفتمان‌های یهودیت، مسیحیت، اسلام و ... همگی زیر مجموعه این گفتمان کلان محسوب می‌شوند که از این میان گفتمان اسلام در دوره مورد بحث ما موقعیت هژمونی دارد و مابقی در حاشیه فکری جامعه قرار دارند.

گفتمان اسلام مجموعه‌ای از دال‌های شناور حول محور یک دال مرکزی است که در رابطه‌ای دیالکتیکی با یکدیگر، یک نظام معنایی رابطه‌ای را به وجود می‌آورد و جهان را درون این نظام معنایی، معنی‌دار می‌کند و به طور هم‌زمان سایر نظام‌های معنایی را طرد و به حاشیه می‌راند. به عنوان مثال الله، بنده، مسلمان، تقوا، برابری، معاد، قیامت، آخرت، دنیا، کافر، مشرک، حلال، حرام و ... حول محور دال مرکزی و ارشد محمد(ص) صورت‌بندی می‌شوند و هر کدام در رابطه‌ای دیالکتیکی با یکدیگر معنا می‌یابند، نه ارجاع به جایی خارج از جهان زبان. به عنوان مثال مؤمن، مسلمان، فاسق، مشرک، کافر در ارتباط با یکدیگر طیفی از داشتن تا نداشتن اعتقاد به باوری را در درون این نظام معنایی، مقوله‌بندی می‌کنند و این دال‌ها نیز در ارتباط با سایر دال‌های شناور و محوری گفتمان اسلام مانند الله و محمد معنی می‌شوند. به همین ترتیب تمامی دال‌های شناور مفصل‌بندی شده در گفتمان اسلام مانند دنیا، برزخ، آخرت/حق، باطل/حرام، مکروه، حلال/گناه، مکروه، مستحب، ثواب و ... از یک هویت رابطه‌ای برخوردارند و در رابطه‌ای مداوم با یکدیگر معنا می‌شوند.

اسلام فرد را به درون موقعیتی که تعبیه کرده، فرا می‌خواند، دعوت می‌کند و یا شرایطی را طراحی می‌کند که فرد با قرار گرفتن در درون آن، دعوت را بپذیرد. هویت یا بنیادی‌ترین موقعیت گفتمانی‌ای که گفتمان اسلام فرد را در درون آن می‌خواهد، "مسلمانی" است. مسلمانی موقعیتی است که وقتی فرد خود را در درون آن قرار می‌دهد و اقتضائات زبانی، رفتاری و اندیشگانی خاصی را باید رعایت کند. فرد درون این موقعیت گفتمانی محصور شده در درون خیل عظیمی از اقتضائات و باید و نبایدهای زبانی و غیر زبانی، تبدیل به هویتی مطیع و مفید می‌شود.

اسلام هویت گروهی خاص خود را نیز دارد. انسان‌ها را به مسلمانان، منافقان، مشرکان، کفار، اهل کتاب و از این دست تقسیم می‌کند و هویت گروه مسلمانان را به وسیله تفاوت‌گذاری‌های زبانی و غیر زبانی با سایر گروه‌ها شکل می‌دهد و سایر هویت‌های گروهی مانند: ترک و ایرانی و... را طرد می‌کند.

اسلام به کمک ابزارهای برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی نرم و سخت به سرعت تبدیل به گفتمان مسلط و هژمون شبه‌قاره‌ی عربستان، ایران و شمال آفریقا می‌شود و در قرن پنجم ه.ق که دوره مورد بررسی ماست و ما سعی در فهم گفتمان یا گفتمان‌های مسلط و حاکم بر این دوره را داریم - تا بتوانیم رابطه آن‌ها را با متن مورد بررسی خود، یعنی متن و ساختار داستان افشین و بودلف، تحلیل کنیم - می‌بینیم که گفتمان اسلام همان موقعیت هژمونی خود را نه تنها داراست

بلکه در حال تحکیم بیشتر هم هست، گفتمان اسلام تا انتهای قرن ششم تقریباً رقیب چندان بزرگی را در مقابل خود نمی‌بیند و توانسته تمامی رقبا را از میدان مبارزه‌ی اجتماعی به‌در کند. در این دوره غیره‌ای گفتمانی ملیت (با دال‌های مرکزی ایرانی، ترک و عرب)، دهریون، زردشتی، مانوی، مسیحی، یهودی و ... در جامعه به حاشیه رانده شده و به صورت پیرامونی به حیات خود ادامه می‌دهند. سیاست گفتمان اسلام به عنوان گفتمان مسلط و هژمون در این دوره مورد بحث، در رابطه با این غیره‌ای گفتمانی، حفظ موقعیت حاشیه‌نشینی آن‌ها است، زیرا گفتمان اسلام از یک‌سو سعی در برجسته‌کردن خود در جامعه دارد و به دنبال حفظ قدرت خود در جامعه است و این مستلزم به حاشیه‌رانی گفتمان‌های دیگر است و از سویی دیگر گفتمان اسلام با ایجاد غیریت با این گفتمان‌هاست که می‌تواند هویت معنایی خود را در جامعه شکل دهد و استمرار بخشد. به همین دلیل گفتمان اسلام به دیگر گفتمان‌ها به منزله دشمنی می‌نگرد که باید در حاشیه جامعه حفظ شوند، لذا آن‌ها را فقط تا مرزهای فکری جامعه دنبال می‌کند ولی آن‌ها را از آن مرزها بیرون نمی‌راند. بعد از رسیدن به موقعیت هژمونی گفتمان اسلام، گفتمان‌های دیگر به طور کامل از ساخت گفتمانی جامعه حذف نمی‌شوند و کژدار و مریز به مبارزه خود برای حیات ادامه می‌دهند و خود گفتمان اسلام نیز بعد از رسیدن به موقعیت هژمونی و به حاشیه‌رانی گفتمان‌های کلان شروع به تجزیه درونی می‌کند و خرده گفتمان‌هایی در درون آن شکل می‌گیرد که مبارزه برای دست یابی به قدرت در سطح جامعه اسلامی را آغاز می‌کنند. در ادامه به آن‌ها خواهیم پرداخت.

۲-۱-۲ گفتمان تسنن و تشیع

بعد از رحلت پیامبر، دال مرکزی و محوری گفتمان اسلام که تنها منبع معنا بخش بود، حذف می‌شود و فضای گفتمان اسلام دچار نوعی بحران معنایی می‌گردد. برای جانشین کردن یک دال مرکزی جدید به جای دال مرکزی سابق، دو گفتمان نوین حول موضوع جانشینی پیامبر سر برمی‌آورد: گفتمان تسنن که دال مرکزی خلافت را جایگزین دال مرکزی محمد (ص) می‌داند و دیگر دال‌های شناور موجود در گفتمان اسلام را حول همین محور مرکزی مفصل‌بندی می‌کند. در غیریت با این گفتمان و در واقع در تقابل و تخاصم با این گفتمان، گفتمان تشیع با جایگزین کردن دال مرکزی و محوری امامت، سعی در یک مفصل‌بندی متفاوت از مفصل‌بندی گفتمان رقیب دارد. موضوعی که این دو گفتمان حول آن شکل می‌گیرند، جانشینی پیامبر (ص) است. این موضوع که ماهیتی دینی-سیاسی دارد و در واقع حاکم و نوع حکومت جامعه اسلامی را تعیین می‌کند، این دو گفتمان را تبدیل به دو گفتمان دینی-سیاسی کرده که هر یک سعی دارند برای دال مرکزی خود میزانی از مشروعیت را که منجر به هژمونیک شدن آن در سطح جامعه بشود، کسب کنند. طراحی گفتمان تسنن برای هژمونیک کردن خلافت به عنوان دال مرکزی گفتمان مسلط، مفصل‌بندی سه گزاره در کنار یکدیگر است که لزوماً اسلامی هم نیستند و عبارتند از: زمینی بودن حکومت (انتخاب از طریق مردم)، قریشی بودن حکومت (قبیله‌گرایی اقتباس شده از گفتمان جاهلیت) و سن و سابقه در اسلام (شیخوخیت مبتنی بر گفتمان جاهلی و اسلام توامان). در مقابل گفتمان تشیع طرح الهی بودن حکومت (تکیه بر وحیانی بودن آن) و وراثت (مشابهت با گفتمان سیاسی-دینی زردشتی)، را برای کسب مشروعیت و هژمونیک کردن دال امامت به کار می‌گیرد که البته این ستیز و جدال گفتمانی منجر به پیروزی گفتمان تسنن در جامعه اسلامی آن روزگار می‌گردد. گفتمان تسنن با هژمونیک کردن دال مرکزی و محوری خود، یعنی خلافت به عنوان ستون فقرات این گفتمان، می‌تواند کلیت گفتمان تسنن را در جامعه هژمونیک کند. البته گفتمان تشیع با دال مرکزی خود، یعنی امامت کاملاً از جامعه اسلامی رخت بر نمی‌بندد، بلکه در موقعیت پیرامونی به حیات خود ادامه داده و در قرن‌های بعدی در برخی جوامع جهان اسلام به موقعیت هژمونیک می‌رسد. این دو گفتمان همراه با برخی دیگر از خرده گفتمان‌ها در طول تاریخ گفتمان اسلام در جدال و ستیز با یکدیگر مسیر تحولات خرد و کلان اجتماعی را

کانالیزه می‌کند. گفته شد که بعد از رحلت پیامبر اکرم، حول موضوعیت جانشینی پیامبر، دو گفتمان متخاصم تشیع و تسنن با دال‌های مرکزی خلافت و امامت سر برمی‌آورد که منجر به هژمونی شدن گفتمان خلافت و حاشیه‌نشینی گفتمان امامت در جامعه می‌شود. بعد از چهارمین خلیفه راشد، علی (ع) تحت تاثیر گفتمان‌های رقیب به ویژه تشیع تغییرات عمده‌ای در گفتمان خلافت راه می‌یابد. دال "مردم" به عنوان یکی از منابع مشروعیت‌بخش خلافت از دایره این گفتمان خارج شده و "دال الهی بودن"، "وراثت" و "عربیت" جایگزین آن می‌شود؛ یعنی دال خدا به عنوان منبع مشروعیت‌بخش تازه به جای دال مشروعیت‌بخش مردم می‌نشیند. البته گفتمان تسنن همچنان منطق تفاوت‌گذاری خود را با گفتمان‌های رقیب، به ویژه گفتمان تشیع، حفظ می‌کند و در الهی بودن حکومت بر دال "تقدیر" تکیه می‌کند نه "وحی" که در گزاره الهی بودن حکومت مورد تأکید گفتمان تشیع است و با این عمل گفتمانی دو گزاره بی‌ارتباط و در واقع متناقض یکدیگر یعنی الهی بودن و زمینی بودن خلافت را تحت عنوان تقدیر به یکدیگر مفصل‌بندی می‌کند. مردم را از دایره خارج می‌کند و در عین حال تفاوت‌گذاری هویت‌بخش خود را نیز با گفتمان تشیع تداوم می‌بخشد. تغییر دیگری که بعد از دوره خلفای راشد در گفتمان خلافت راه می‌یابد، دال وراثت است. این گزاره نیز به نوبه خود در خارج کردن دال مردم از حوزه گفتمان خلافت نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. گفتمان خلافت با طراحی جدید خود یعنی: خویشاوندی با پیامبر (قریشی بودن)، الهی بودن (تقدیر)، عربیت و وراثت، به هژمونی خود در جامعه اسلامی استمرار می‌دهد و این هژمونی با شدت و ضعف‌هایی در مکان‌های مختلف جامعه اسلامی تا انتهای دوره مورد بحث ما و بعد از آن ادامه یافت و گفتمان تشیع نیز موقعیت پیرامونی خود را حفظ کرد و حتی در انتهای دوره مورد بحث تا رسیدن به موقعیت هژمونی پیش می‌رود. گفتمان تسنن در این دوره مورد بحث با دستگاه خلافت، حکومت غزنویان و برخی حکومت‌های محلی دیگر، در مناسبات و مبارزات اجتماعی حضور دارد و از موقعیت هژمونی برخوردار است. به عبارت دیگر زبان گفتمان تسنن در این دوره زبان سلطه، اقتدار و از بالا به پایین است. در مقابل گفتمان تشیع با دستگاه امامان فاطمی مصر، اسماعیلیان هند و حکومت آل بویه در مرکز و غرب ایران و برخی حکومت‌های محلی دیگر، در فضای سیاسی جامعه اسلامی حضور دارد و موقعیتش موقعیت پیرامونی است. به عبارت بهتر زبان گفتمان تشیع در این دوره زبان مقاومت و از پایین به بالا است.

هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

۲-۲ تحلیل‌های خرد

۲-۲-۱ تحلیل ساختار داستان

گفتمان چون تندیس‌گری چکش و قلمش را برمی‌دارد و از توده سنگی حوادث تاریخ پیکره‌ای می‌تراشد و آن را در قامت تاریخ یک دوران در مقابل چشمان انسان‌ها قرار می‌دهد. پیکره‌ای که می‌شود به هرگونه‌ای دیگر آن را تراشید، منوط به اینکه مؤلف آن گفتمانی دیگر باشد. اما از غیرت گفتمان‌هاست که این را نمی‌پذیرند و چنان می‌نمایانند که بهترین را ما ساخته‌ایم و چنان معتقدند که در تاریخی که می‌کنیم، چنان نیست که به تعصبی و تزیدی کشد، بلکه بر فرق حقیقت ماییم که ایستاده‌ایم و آن‌ها نیستند جز دروغ‌گویانی تاریک سیرت و این چنین احساس حقیقتی در وجود سوژه-های مفلوک‌شان می‌آفرینند که حاضرند جان بر سر این حقیقت از پیش ساخته شده بگذارند. گفتمان دین، اسلام و تسنن با احکام یا به تعبیر میشل فوکو همان کنش‌های گفتاری جدی‌شان، چون همان تندیس‌گر به جان توده بی‌شکل حوادث تاریخی می‌افتند و پیکره‌ای می‌تراشند که باعث می‌شود ذهن و زبان خواننده از دیدن این متن (تندیس) در تسخیر این گفتمان‌ها قرار گیرد، چه خواننده از طریق این آینه است که با افشین، بودلف، احمد، معتصم، دیگران و روزگارشان

روبه‌رو می‌شود، لذا گفتمان با تسخیر زبان فضای این متن، مات‌آینه‌ای می‌سازد که آنچه را او می‌خواهد، نشان می‌دهد و تاریخ چنین است که ساخته می‌شود و مردمان درباره آن به قضاوت می‌نشینند.

داستان از اتفاقی آغاز می‌شود که تاکنون برای احمد بن ابی دواد نیفتاده است. احمد نیم‌شب با نیرویی مرموز از خواب می‌پرد، غمی و ضجرتی غیر معمول بر جانش چنگ می‌کشد که آن را هیچ سبب نمی‌داند و بی تاب و بی قرارش می‌کند. هرچه حیلت می‌کند خوابش نمی‌برد، گویی چیزی از درون او را از خواب بیدار کرده و به سوی مقصدی نامعلوم می‌کشد ندای درونیش را به پرسش می‌کشد که «چه خواهد بود؟» دلش گواهی می‌دهد «که گفتمی کاری افتاده است». غلامی دارد نام او سلامه که به او نزدیک بودی به هر وقت، او را آواز می‌دهد، خری را برایش زین می‌کنند، برمی‌نشینند و پگاه می‌راند «و البته ندانستم که کجا می‌روم». گرچه پگاه است و بی وقت، آخرچیزی از درون او را به سوی معتصم می‌برد «با خود گفتم که بدرگاه رفتن صواب‌تر» انگار چیزی از درون و بدون اراده‌ی او، دارد او را به سوی هدفی و مقصدی می‌کشانند. با بیم و امید بار یافتن یا نیافتن نزد خلیفه می‌رود، درعین شگفتی (نه زمان بار دادن است و نه نوبت احمد برای شرف یاب شدن نزد خلیفه) بار می‌یابد و معتصم را ملاقات می‌کند در حالی که درمانده و پریشان است. علت را می‌جوید و درمی‌یابد چه افتاده است و معتصم او را به سوی مأموریتی غیر ممکن گسیل می‌دارد، مأموریتی که نجات جان بودلف از دست افشین است. فرم و ساختار این داستان تاریخی همان فرم و ساختار افسانه‌ها و حماسه‌های اساطیری‌ای است که برای سالیان در ذهن سوژه‌ها توسط گفتمان‌های دینی انباشت شده است: انسانی توسط نیروهای ماوراءالطبیعی انتخاب می‌شود تا مأموریتی را در آن سوی تاریکی به انجام برساند، مأموریتی که توسط یک موجود نیمه زمینی - نیمه آسمانی به او ابلاغ می‌شود - این موجود تا پایان قصه همراه قهرمان می‌ماند و در بزنگاه‌ها به دلداری می‌رسد - او بعد از تحمل مشقت‌های فراوان و از خود گذشتگی‌ها آن مأموریت غیرممکن را به انجام می‌رساند و تبدیل به یک قهرمان بی - همتا می‌شود، مانند حدیث موسی که توسط خدا برانگیخته می‌شود تا بنی اسرائیل را از چنگ فرعون نجات دهد و او با تحمل مشقت‌های فراوان موفق به انجام این مأموریت غیرممکن می‌شود - گفتمان دینی حاکم که - ذهن و زبان راوی رویدادها را در اختیار دارد - حوادث تاریخی یک دوره زمانی را در قالب این فرم و ساختار می‌ریزد و تاریخ را در قالب و فرم یک اسطوره پیش از تاریخ که آمیخته با ذهن و زبان سوژه است به یک داستان تاریخی بدل می‌کند.

احمد هم چون موسی از جانب خدا برای انجام مأموریتی مبعوث می‌شود اما نه به واسطه وحی و رابطه مستقیم چون موسی و پیامبران، بلکه به واسطه تقدیر و مشیت الهی (تقدیر و مشیت از وقته‌های مفصل‌بندی گفتمان تسنن هستند). تقدیر مویرگوار در نسوج متن می‌خزد، اجزای آن را به هم پیوند می‌دهد، عامل انسجام می‌شود و آن را به پیش می‌برد. مأموریت از زبان معتصم ابلاغ می‌شود. معتصم زبان گویای تقدیر خداوند می‌شود. (متن در اینجا به شکل رابطه خدا و خلیفه در گفتمان تسنن اشاره دارد و آن را در قالب گزاره تقدیر تبیین می‌کند. در گفتمان تسنن، خلافت دال مرکزی و خلیفه، جانشین پیامبر و خداست، ولی رابطه خلیفه و خدا بر اساس تقدیر و الهام است نه وحی.) احمد مبعوث شده می‌رود تا مأموریت خود یعنی نجات بنی اسرائیل بودلف را از دست فرعون افشین به انجام برساند. مأموریتی که از جانب خدا و از زبان معتصم به او واگذار شده است. او می‌رود و با از خود گذشتگی «از بهر این آزاد مرد، بودلف را خطری بکنم، هرچه باد، باد» (ص ۲۲۳) و مشقت «و عادت من با وی... چنان که خوی از من بشد»، این مأموریت سخت و غیرممکن را به انجام می‌رساند و در قامت یک قهرمان از هفت‌خوان با موفقیت بر می‌گردد.

احمد بن ابی دواد، معتصم و بودلف و افشین قهرمانانی هستند که در این برش تاریخی به ایفای نقش می‌پردازند. احمد در این داستان تاریخی همان پیامبر برگزیده شده است که باید کاری بزرگ را به انجام برساند، مأموریتی غیرممکن «باک نداشتم که به شغلی بزرگ رفته بودم» (ص ۲۲۲)، معتصم همان فرشته ابلاغ رسالت است «جز آن نشناسم که تو هم اکنون

نزدیک افشین شوی» (همان‌جا)، همان موجود نیمه زمینی و نیمه آسمانی که تا پایان داستان همراه قهرمان داستان می‌ماند و در بزنگاه‌ها به دانش می‌رسد «پیغام من است، و کی تا کی شنیده بودی که بوعبدالله از ما و پدران ما پیغامی گزارد به کسی و نه راست باشد.» (ص ۲۲۵) که سخنش تقدیر خداوند است و بودلف نیز همان بنده خوب خدایی که در چنگال دیوی اسیر شده است و باید نجات پیدا بکند و افشین نیز اهریمن و دیو قصه است که باید شیشه عمرش را به سنگ زد و بودلف را از دست او نجات داد. این ساختار بر اساس مرزبندی خوب-بد، راستی-کژی، تاریکی-روشنایی، اهورایی-اهریمنی و الهی-شیطانی شکل گرفته است که توسط گفتمان‌های دینی در جهان و بر جهان ایجاد شده است و توسط گفتمان‌های غیر دینی به وام گرفته شده است. فردی از میان روشنایی برانگیخته می‌شود تا به سوی تاریکی برود و مأموریتی الهی-اهورایی را انجام دهد. اما گفتمان تسنن چگونه از این ساختار برای بازتولید خود در سطح متن و جامعه استفاده می‌کند؟

قهرمانان و شخصیت‌های این داستان عبارتند از چهار نقش اصلی: احمد بن ابی دؤاد، بودلف، معتصم و افشین و چند نقش جانبی مانند: سلامه، حاجب نوبتی، سیاف و ... چهار بدن در این داستان در هفت جایگاه گفتمانی و در دو قطب مثبت و منفی در یک ساختار طراحی شده از پیش بازنمایی شده‌اند. گفتمان تسنن که بر راوی داستان و در نتیجه کل داستان حاکم است، این بدن‌ها را بر اساس سلیقه و خواست خود درون جایگاه‌های (قهرمان مبعوث شده، فرشته ابلاغ رسالت، کسی که باید نجات داده شود و دیو و اهریمن قصه) این ساختار و شبکه توزیع کند، اما چرا او احمد را در جایگاه قهرمان منجی، معتصم را در جایگاه فرشته وحی، بودلف را در جایگاه کسی که باید نجات پیدا کند و افشین را دیو و اهریمن داستان قرار می‌دهد؟ علت قرار گرفتن این افراد در این جایگاه‌ها چیست؟ احمد بن ابی دؤاد مردی است که سه خلیفت را خدمت کرده است، قاضی القضاات است و از وزیران روزگار محتشم‌تر است. معتصم که دال محوری گفتمان تسنن است و بودلف هم از سوژه‌های مطیع و مفید گفتمان تسنن است و در راستای بازتولید قدرت آن زبان و شمشیر چرخانده است، به اضافه این که هر سه آن‌ها دارای هویت عربی هستند که در این داستان در مقابل هویت عجمی قرار داده شده است (عربیت از وقته‌های مفصل بندی شده توسط گفتمان تسنن است)، لذا جایگاه‌های گفتمانی در قطب مثبت داستان که تحت تأثیر گفتمان تسنن است به این افراد واگذار شده است، اما افشین تحت تأثیر گفتمان دیگری غیر از گفتمان تسنن است. او دارای هویت ایرانی است، لذا در این مبارزه نرم گفتمانی در سطح این داستان در قطب منفی آن قرار گرفته است.

«در عصر بیهقی هنوز تاریخ داستان است؛ زیرا پیشتر از بیهقی بسیاری تاریخ را با داستان حکایت کرده‌اند. تاریخ بلعمی مخلوطی از افسانه و داستان و تاریخ است. بیهقی با آن که خود تاریخی با نگرش علمی پرداخته است و به قول خود او، ذهنیت باطل و ممتنع را در تاریخ‌اش راه نداده و راندن تاریخ را از نوع دیگر برگزیده است، ولی به داستان‌وارگی تاریخ هم توجه داشته است» (جهاندیده، ۱۳۷۹: ۱۱۵). بیهقی اگرچه خود را از داستان‌گویی برکنار می‌داند ولی حقیقت این است که فرم‌های داستانی‌ای که در ذهنش توسط گفتمان‌های حاکم برای سالیان انباشت شده است در ژرف ساخت روایت او از تاریخ، حضور دارند، لذا تأثیر داستان در تاریخ بیهقی در لابه‌های زیرین اتفاق می‌افتد.

۲-۲-۲ تحلیل متن داستان

احمد بن ابی دؤاد و معتصم و بودلف که در قطب مثبت داستان قرار دارند، در این متن با واژگان مثبت بازنمایی شده‌اند و افشین که در قطب منفی داستان قرار دارد با واژگان منفی از او یاد می‌شود. حال به بازنمایی این افراد در متن می‌پردازیم. احمد بن ابی دؤاد: «و این احمد با قاضی القضااتی که داشت، از وزیران روزگار محتشم‌تر بود و سه خلیفت

را خدمت کرد... که دانی عداوت و عصبیت میان ایشان تا کدام جایگاه است... و دیگر دوستی که میان شما دو تن است... و عادت من با وی چنان بود که چون نزدیک وی شدمی، برابر آمدی و سر فرود کردی، چنانکه سرش به سینه‌ی من رسیدی... با خویشتن گفتم: یا احمد سخن و توقیع تو در شرق و غرب روان است... مرا از آزادمردی آنچه آمد، گفتم و کردم و تو حرمت من نگاه نداشتی و دانی که خلیه و همه بزرگان حضرت وی چه آنان که از تو بزرگتراند و چه از تو خردتراند، مرا حرمت دارند... کی تاکی شنیده بودی که بو عبدالله از ما و پدران ما پیغامی گزارد به کسی و نه راست باشد؟... و هرکس از این حکایت بتواند دانست که این چه بزرگان بوده‌اند... و از این نام نیکو یادگار مانده است» (ص ۲۲۶-۲۲۰) احمد فرد صاحب منصب و با نفوذی است که از صدر تا ذیل دستگاه خلافت به او حرمت می‌نهند و سخن و توقیعش در شرق و غرب روان است. مردی است خیرخواه، دانا و مشکل گشا، بیشترین حجم متن به او اختصاص داده شده است و داستان از زبان او روایت می‌شود و این نشانگر برجستگی او نسبت به دیگران است. معتصم: «امیرالمؤمنین... تو خداوند را از آمدن آگاه کن...» (۲۲۱).

بودلف: «بودلف بنده‌ی خداوند است و سوار عرب است و مقرر است که وی در ولایت جبال چه کرد و چند اثر نمود و جانی در خطر نهاد تا قرار گرفت... از بهر این آزادمرد، بودلف خطری بکنم... خون مسلمانی ریختن نپسندیدم... عزیزاً مکرمأ» (۲۲۵-۲۲۱). بودلف جنگجویی آزادمرد، مسلمان و مطیع خلیفه است که بی‌گناه گرفتار آمده است، اما افشین که در قطب منفی داستان قرار دارد، با واژگانی متفاوت از اهالی قطب مثبت از او یاد می‌شود: «اینک این سگ ناخویشتن- شناس نیم کافر بوالحسن افشین... نزدیک مستحل برند... استخفافی بزرگ کرد... تو از این چنین سگی استخفاف کشی؟... این چنین مرداری و نیم کافری بر من چنین استخفاف می‌کند و چنین گزاف می‌گویی... لرزه بر اندام او افتاد و به دست و پای بمرد... افشین جان از من نبرد که وی مسلمان نیست» (ص ۲۲۵-۲۲۱). این عبارات افشین را سرداری عجمی، ترسو، سگ صفت، مردار، ناخویشتن شناس، نا مسلمان، کافر، مستحل، بی‌عزت و احترام و کینه توز می‌داند که چنگ در انسانی بی‌گناه نهاده است. به این واژه‌ها که در متن برای اشاره به افشین و بودلف آمده است دقت کنید:

افشین

بودلف

سگ ناخویشتن شناس نیم کافر..... بودلف القاسم بن عیسی الکرخی العج
مستحل..... مسکین
افشین..... بنده‌ی خداوند/ سوار عرب
خدمتی پسندیده کرد و بابک خرم دین را برانداخت..... چند اثر نمود/ جانی در خطر نهاد
مردک/ سگ/ عجم/ مردار..... از بهر این آزاد مرد
نامسلمان..... مسلمان

منابع

- آقاگل زاده، فردوس. (۱۳۸۵). *تحلیل گفتمان انتقادی*، تهران: علمی - فرهنگی.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. (۱۳۸۱). *تاریخ بیهقی*، تهران: مهتاب.
- سلطانی، علی اصغر. (۱۳۸۴). *قدرت، زبان و گفتمان* (سازوکارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی)، تهران: نی.
- جهاننیده، سینا. (۱۳۷۹). *متن در غیاب استعاره*، رشت: چوبک.

خوانش داستان افشین و بودلف در تاریخ بیهقی با رویکرد تحلیل گفتمان / ۱۰۰۱

حسینی، حمیدرضا. (۱۳۸۶). *عوامل فهم متن در دانش هرمنیوتیک و علم اصول و استنباط از دیدگاه پرفسور ریکور و محقق اصفهانی*، تهران: هرمس.

فرکلاف، نورمن. (۱۳۷۹). *تحلیل انتقادی گفتمان*، فاطمه‌ی شایسته پیران، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.

مک دانل، دایان. (۱۳۸۰). *مقدمه‌ای به سوی نظریه‌ی گفتمان*، حسنعلی نوذری، تهران: فرهنگ گفتمان

یورگنسن، ماریان و لوئیز فیلیپس. (۱۳۸۹). *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*، هادی جلیلی، تهران: نی.



انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی



وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

www.anjomanfarsi.ir